

سهم ایرانیان در تکامل و تحول علم بلاغت

دکتر احمد امیری خراسانی

استاد دانشگاه شهید باهنر کرمان

آرزو پوریزدان پناه کرمانی

دانشجوی دکتری دانشگاه شهید باهنر کرمان

(از ص ۱ تا ۲۸)

تاریخ دریافت: ۹۱/۰۴/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۱/۰۶/۰۱

چکیده:

بلاغت یکی از علوم مشترک بشری است که در گذر تاریخ، مورد توجه تمامی ملت‌ها بوده است. فارغ از مشترکات بشری، علم بلاغت در سرزمین‌های اسلامی به گونه‌ای خوش درخشیده است. به شهادت فراز و فرودهای تاریخ بلاغت، عالمان مسلمان ایرانی، در تحول و بلوغ دانش بلاغت تأثیری بی‌مانند داشته‌اند.

در این مقاله تاریخچه و ادوار علم بلاغت در میان ایرانیان و اعراب مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است، سپس عالمان بلاغی ایرانی که در جهت پیشرفت و شکوفایی علم بلاغت گام برداشته، معرفی شده‌اند و اقدامات هر یک در این زمینه بیان شده است.

واژه‌های کلیدی: علم بلاغت، عالمان بلاغی ایرانی، عبدالقاهر جرجانی، جارالله زمخشری و خطیب قزوینی.

مقدمه

بلاغت که در زبان فارسی برای آن، گاه خود همین لفظ و گاه کلمات مفرد و مرکبی چون شیوایی، رسایی، سخن‌دانی، زبان‌آوری، شیرین سخنی و چیره‌زبانی به کار می‌رود، یکی از فنون اصلی و مهم ادب گفتاری و نوشتاری است. در دائرة المعارف بریتانیکا ذیل واژه Art ذکر شده است که در فرهنگ و تمدن قرون وسطایی زبان‌های لاتینی و یونانی، بلاغت، سومین هنر از هنرهای هفتگانه‌ای است که در مدارس عالی تدریس شده است (دائرة المعارف بریتانیکا، ذیل Art).

بدون شک، بلاغت به معنای عام خود، سابقه درازی در فرهنگ و تمدن شرق و غرب دارد؛ در شرق، بلاغت و تکامل قواعد و تحول آن در ضمن علوم مذهبی منظور و محسوب بوده ولی در یونان و روم، بلاغت به فن، هنر یا علمی مستقل از مذهب اطلاق می‌شده است. اما به هر حال، بلاغت به ملت یا زبان خاص یا طبقه اجتماعی معینی وابسته نیست؛ هرکه از ادراک صحیح و ذوق سلیم برخوردار باشد و زبان خود را هرچه باشد، به درستی بداند؛ بلاغت سخن را در آن زبان در می‌یابد. اگر جز این بود، تحدی قرآن مجید به بلاغت خود امری عبث می‌نمود، زیرا قرآن، در مقام تحدی به اعراب می‌گوید: «فَاتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ» (هود / ۱۳) یا «بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ» (بقره / ۲۳) و در مقام تحدی با همه عالمیان می‌گوید: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يٰۤاتُوْنَ بِمِثْلِهِ» (اسراء / ۸۸) و با این قول طبعاً فهم بلاغت و ذوق و درک ترتیب درجات بلاغت در سخن را برای عموم مخاطبان خود اثبات می‌فرماید؛ چون تحدی بر امری که مفهوم طرف دیگر نباشد درست نیست. با این حال مسلم است که مبانی و موازین بلاغت و اندازه دلنشین بودن سخن بلیغ در همه زبان‌ها یکسان نیست. (به نقل از مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱: ۴۶۱) به همین جهت لازم دیده شد که در این زمینه تحقیق و تفحصی انجام گیرد تا مشخص گردد عالمان ایرانی تا چه اندازه به علم بلاغت اهمیت می‌داده و چه اقداماتی در این باره انجام داده‌اند.

بیان مساله

پس از ظهور دین مبین اسلام، مسلمانان در صدد برآمدند تا اعجاز قرآن را نمایان سازند از این رو بیشتر به مباحث بلاغی و گفتگو پیرامون محاسن و معایب کلام پرداختند که رهاورد آن شکل گیری و شکوفایی علوم بلاغی بود. در این میان عالمان ایرانی چون ابوهلال عسکری، قاضی جرجانی، عبدالقاهر جرجانی، زمخشری، سگّاکي و ... در شکل گیری و شکوفایی علوم بلاغی سهم بیشتری داشته‌اند، اما با بررسی تاریخچه علم بلاغت مشخص می‌گردد که اهمیت کار این عالمان به عنوان یک عالم بلاغی ایرانی نادیده گرفته شده است؛ بر این اساس، انجام تحقیقی در این راستا مهم و ضروری به نظر رسید، چرا که تاکنون کسی اقدام به بررسی عملکرد عالمان بلاغی ایرانی نکرده است و در اکثر پژوهش‌های بلاغی، عربی بودن بلاغت چنان پرورانده شده است که فراموش می‌گردد حیات علم بلاغت و شکوفایی آن درگرو آراء جدید، نظریات خلاقانه و تألیفات مبتکرانه عالمان ایرانی بوده است. از این رو اگر سهم ایرانیان و جایگاه حقیقی آنها در این علم نشان داده نشود، چه بسا روزی فرا رسد که نقش این عالمان به عنوان یک ایرانی در تاریخ علم بلاغت نادیده گرفته شود و آنها متعلّق به ملّتی دیگر معرفی گردند. همان‌طور که تاکنون این امر درباره برخی از مفاخر ایرانی چون مولانا، نظامی و ابن سینا مشاهده شده است.

پیشینه تحقیق

پیرامون علم بلاغت و فروع آن و تاریخ و تطوّر این علم، تاکنون آثار متعدّدی اعم از کتاب و مقاله تألیف شده است، از جمله تاریخ و تطوّر علوم بلاغت اثر دکتر شوقی ضیف، البیان العربی اثر بدوی طبانه، تاریخ علوم بلاغت اثر احمد مصطفی مراغی، تاریخ البیان اثر علی عبدالرزاق، مجموعه مقالات دکتر علوی مقدّم و ...؛ در تمامی این آثار سیر و روند علم بلاغت مورد بررسی قرار گرفته است و در این میان اگر نامی از عالمان ایرانی به میان آمده است، ملاک بررسی مسیر تحوّل علم بلاغت بوده است. اما تاکنون در هیچ اثری اقدام به تفکیک و تمایز چهره‌های عالمان بلاغی از یکدیگر بر اساس ملّیت، عملکرد و میزان تأثیرگذاری آنها در پیشرفت علم بلاغت نشده است که این نوشته

سعی دارد این مهم را در همین راستا انجام دهد. شایان ذکر است که براساس جستجوهای انجام شده در داخل و خارج از کشور، پژوهشی در این باره یافت نشد.

۱. بحث

۱-۱. تعریف بلاغت

شاید بتوان گفت که برای کمتر فن و علم و دانشی به اندازه بلاغت، تعاریفی ارائه شده باشد. از دیرباز تاکنون در کتاب‌های ادبی، تعاریفات متعددی پیرامون بلاغت ذکر شده است که گاه مبتنی بر یک یا دو کلمه یا جمله‌ای کوتاه است و گاه با عبارات مفصلی بیان شده که در چندین سطر جای دارد.

بلاغت در لغت مصدر است از «بَلَّغَ الرَّجُلُ بَلَاغَةً كَرُمَ فَهُوَ بَلِیغٌ» آی فَصَح و به معنای رسایی و به کمال و غایت چیزی رسیدن می‌باشد. (منتهی الارب، ذیل کلمه) و در اصطلاح به معنی رسایی کلام و چیره زبانی در گفتار است و آن را صفت کلام و متکلم آورند و گویند کلام بلیغ یا متکلم بلیغ و چون مراد از بلاغت، رساندن مقصود است هیچ گاه صفت کلمه قرار نمی‌گیرد، زیرا کلمه به تنهایی وافی برای بیان مقصود نیست (رجایی، ۱۳۴۰: ۱۷).

از جامع‌ترین و مانع‌ترین تعاریف بلاغت، تعریف دانشمند بزرگ و متفکر نامدار ایرانی، امام فخر رازی است: «البَلَاغَةُ بُلُوغُ الرَّجُلِ بِعِبَارَتِهِ كُنْهَ مَا فِي قَلْبِهِ مَعَ الْاِحْتِرَازِ عَنِ الْاِيجَازِ الْمُخِلِّ وَ الْاطَالَةِ الْمُمْلَةِ.» یعنی بلاغت آن است که آدمی آنچه را که در ته دل دارد با سخنی که از ایجاز مخل و اطناب ممل در آن پرهیز شده باشد، بر زبان آورد (فخر رازی، ۱۹۸۵: ۸۹).

ابوهلال عسکری در کتاب الصناعتین خود بلاغت را اینگونه تعریف کرده است: «بَلَّغْتُ الْغَايَةَ إِذَا انْتَهَيْتُ إِلَيْهَا وَ مَبْلَغُ شَيْءٍ أَيْ مُنْتَهَاهُ ... فَسُمِّيتِ الْبَلَاغَةُ، بِبَلَاغَةٍ لِأَنَّهَا تَنْهَى الْمَعْنَى إِلَى قَلْبِ السَّامِعِ فَيَفْهَمُهَا.» (ابو هلال عسکری، ۱۹۵۲: ۶).

جاحظ، بیشترین تعاریف را اعم از مختصر و مفصل در کتاب البیان و التبیین نقل کرده است. وی بلاغت را در نظر فارسی زبانان مَعْرِفَةُ الْفَصْلِ مِنَ الْوَصْلِ، در نظر یونانیان تَصْحِيحُ الْأَقْسَامِ و إِيخْتِيَارُ الْكَلَامِ، در نظر رومیان حُسْنُ الْاِقْتِصَابِ عِنْدَ الْبَرَاهَةِ وَ الْغَزَارَةُ

يَوْمَ الْإِطَالَةِ در نظر هندیان وُضوحُ الدَّلَالَةِ وَاِنتِهَازُ الْفُرْصَةِ وَ حُسْنُ الْإِشَارَةِ و در نظر اعراب الایجازُ فی غیرِ عَجَزٍ و الاطنابُ فی غیرِ خَطَلٍ معرفی می‌کند (جاحظ، ج: ۱: ۱۹).

در بسیاری از کتب ادب و بلاغت نیز تعاریفات دیگری در حدّ همان عبارات مختصر مذکور در البیان و التبیین آمده است، از آن جمله است تعاریف ارائه شده در صراح اللغه، کتاب السامی فی الاسامی، المثل السائر، العمده، نقد الشعر، نقد النثر و... (علوی مقدم، ۱۳۷۲: ۳۰۴) البته بیشتر این قبیل تعاریف که از زبان ادبا و بلغای مشهور یا شناس و یا تازیان بیابان نشین، یعنی مراجع اصلی لغت عرب و استعمال آن در معانی مترادف یا متضاد بیان شده، متعلّق است به قرون اوّل، دوم و سوم که هنوز در ادب اسلامی قواعد مشخص و قوانین مدوّنی برای بلاغت ارائه نشده بود.

پس از گذشت پانصد سال یا بیشتر، سکاکی بلاغت را با چنین طول و تفصیلی تعریف کرده است: «بلاغت آن است که گوینده در بیان معانی که در ذهن دارد، بدانجا رسد که حق ترکیب و پیوستن کلمات را به یکدیگر به خوبی و درستی ادا کند و تشبیهات گوناگون و مجاز و کنایه را آن چنان که باید به کاربرد و بلاغت دارای دو مرتبه برتر و فروتر است و میان این دو چنان فاصله دوری است که اگر در آن سوی، شعله آتشی بر آسمان رود، در این سوی دیده نشود، و ناهمگونی‌های بی شمار نیز در میانشان هست. فروترین حدّ بلاغت از آنجا آغاز می‌شود که اگر چیزی از آن کاسته شود، سخن همانند آوای جانوران گردد سپس به تدریج، بلاغت فزونی می‌گیرد تا به حدّ اعجازی شگفت انگیز می‌رسد که آن اعجاز، همچون ملاحظت رخسار خوبان، یافتنی است نه گفتنی. به باور من آنچه اعجاز را می‌یابد ذوق است و بس؛ راه به دست آوردن ذوق خدمت کردن طولانی به این دو دانش (معانی و بیان) است. آری بر چهره بلاغت روبندهایی است که گاه به آسانی می‌توان آن را به کناری زد تا بلاغت برتر نماین گردد. اما برای بیان خود اعجاز راهی نیست.» (سکاکی، ۱۴۰۳: ۴۱۵ - ۴۱۶).

پس از آن هریک از عالمان و نویسندگانی که در زمینه بلاغت دست به تألیف اثری زده‌اند، در اثر بلاغی خود از بلاغت تعریفی ارائه داده‌اند؛ گاه این تعریف مبتنی بر تعاریف گذشتگان بوده و گاه آراء و نظرات خود را نیز ابراز کرده و تلفیقی ایجاد کرده‌اند، همچون خطیب قزوینی و سعدالدین تفتازانی که تعریف سکاکی را از بلاغت به دو جزء

تجزیه کرده‌اند و جزء اوّل آن را در تعریف فصاحت و جزء دوم را با افزودن قید مقتضی الحال مع فصاحته برای بلاغت آورده‌اند. (خطیب قزوینی، ۱۹۷۵: ۷۲ - ۸۳) و یا در کتاب نقد النثر آمده است: «درباره بلاغت سخنان زیادی گفته شده است و آن را به اوصاف فراوانی توصیف کرده‌اند که هیچ یک از آنها نمی‌تواند، تعریف کاملی از بلاغت باشد به نظرم بلاغت عبارت است از سخنی که معنی را به طور واضح و کامل با الفاظ برگزیده بیان کند و سیاق و نظم و ترتیب در آن رعایت شود.» (قدّامه بن جعفر، ۱۹۵۰: ۶۶).

کوتاه سخن اینکه در معنای اصطلاحی فصاحت و بلاغت در کتب بلاغی، اقوال و نظرات گوناگونی گفته شده به طوری که علمای فن، خود نیز بدین اختلاف آراء و عقاید اشاره کرده‌اند؛ مثلاً سعدالدین تفتازانی در این مورد می‌گوید: «وَ اعْلَمُ أَنَّ لِلنَّاسِ فِي تَفْسِيرِ الْفَصَاحَةِ وَ الْبَلَاغَةِ اقْوَالَ شَتَّى لَا فَايِدَةَ فِي إِيْرَادِهِ إِلَّا إِطْنَابٌ» یعنی در تفسیر فصاحت و بلاغت سخنان مختلفی گفته شده که بازگو کردن آنها جز اطاله کلام سودی در بر نخواهد داشت. (تفتازانی، ۱۸۶۷: ۱۰) این بود بخشی از تعاریفی که علمای علم بلاغت درخصوص این علم ایراد کرده‌اند که بطور اختصار بدانها اشاره شد، حال جا دارد که به تاریخچه علم بلاغت پرداخته شود.

۱- ۲. تاریخچه علم بلاغت

بلاغت مثل علم منطق و دستور زبان، ریشه در فطرت آدمی دارد. همه انسان‌ها، علی‌رغم فرهنگ‌ها و نژادها و زبان‌های گوناگون، در حدّ ذوق، بلاغت را درگفتار و نوشتار خود به کار می‌گیرند. در این میان وظیفه عالمان بلاغت، کشف قواعد این دانش از لابه لای سخنان سخنوران بلیغ است، نه ابداع و ابتکار این قواعد.

هر انسان بلیغی در هر گوشه‌ای از عالم وقتی بخواهد به گونه‌ای مؤثر سخن بگوید، ناچار به مراعات قواعد بلاغت است؛ او باید اصل اساسی «مطابقت سخن با مقتضای حال مخاطب» را در نظر بگیرد و هرگاه بخواهد سخن خود را بیاراید، به ناچار به سراغ جاذبه‌هایی چون استعاره، تشبیه، تضاد، مراعات النظیر و ... می‌رود. بسیاری از مباحث علم بیان، از جمله مجاز، تشبیه، استعاره و کنایه از مشترکات فرهنگ بشری هستند و

در زبان و ادبیات همه اقوام و ملل دیده می‌شوند. بنابراین هیچ شخص یا ملّتی را نمی‌توان مخترع اصول اساسی و بسیاری از آرایه‌ها و عناصر بلاغی دانست. بر این اساس، سخن گفتن از اقتباس و تقلید در زمینه مبانی کلّی بلاغت، مثل بسیاری از مشترکات بشری از قبیل دیدگاه‌های کلّی مذهبی و فلسفی و اساطیری، جز نزاع‌های کم‌ثمر حاصلی ندارد. برای ریشه یابی دانش بلاغت، ابتدا باید به تدوین مبانی بلاغت در یونان و روم پرداخته شود.

۱-۲-۱. تدوین مبانی بلاغت در یونان

از حدود پنج قرن پیش از میلاد، که حکومت و کشورداری در یونان و روم نوع خاصی از دموکراسی و جمهوریت بود، طبعاً داوطلبان وصول به مقامات عالی به مناظرات و مشاجراتی سیاسی می‌پرداختند و در این میان، بُرد با کسی بود که با فصاحت و بلاغت بیشتری سخنوری کند تا بدین وسیله بر رقیب خود فائق گردد و از این روی فنّ خطابت و بلاغت در این دو سرزمین موضوعیتی خاص یافت.

در اواخر قرن ششم و اوایل قرن پنجم پیش از میلاد، گروهی از فلاسفه یونان، که به سوفسطائیان شهرت یافته‌اند، شاگردانی در فنّ جدل و مناظره تربیت می‌کردند و آنان را در فراگرفتن شیوه‌های امتناع و الزام شنوندگان، ماهر می‌ساختند. نامدارترین آن فلاسفه، زنون (۴۳۰ ق م) و پروتاگوراس (۴۳۰ ق م) است. امّا سقراط (۳۹۹ ق م) و شاگرد نامدارش افلاطون (۳۴۸ ق م) و سپس ارسطو (۳۲۶ ق م) با سوفسطائیان به مبارزه پرداختند و بلاغتی را که آنان در مجادلات خود به کار می‌بردند، مردود شمردند و پیروان و شاگردان خود را از آموختن آن منع کردند و مبانی و قواعد دیگری برای بلاغت پی ریزی کردند (به نقل از مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱: ۴۶۳).

ارسطو دو رساله مشهور و مستقل ریطوریکا و بوطیقا (فنّ خطابه و فنّ شعر) را تألیف کرد و بلاغت را از فنّ جدل جدا و متمایز ساخت. هرچند حکمای مسلمان این دو رساله را به ضمیمه رسالات برهان و جدل و سفسطه، در جزو مباحث منطق شمرده و عنوان صناعات خمس را بر آن‌ها اطلاق کرده‌اند (علوی مقدّم، ۱۳۷۲: ۳۰۹).

۱- ۲- ۲. تدوین مبانی بلاغت در روم

در قرن اول و دوم پیش از میلاد، به امر بلاغت، که لازمه فنّ خطابت بود، در روم توجه وافری می‌شد و خطبای بلیغ، امثال سیسرون (۴۳ ق م) اصول و موازینی برای آن مدوّن ساخته بودند که فیلسوف و سیاستمدار دیگر رومی سنیکا (۶۵ ق م) آن اصول را تخطئه کرد ولی فیلسوف و ادیب دیگری به نام مارکوس کوینتیلیانوس (۹۵ م) در مقام تایید سیسرون و ردّ اقوال سنکا برآمد و رساله‌ای به نام در چگونگی تربیت خطیب *Institutio Oratoria* در دوازده مجلد تالیف کرد که، هرچند پس از او متروک ماند، در دوران رنسانس از مآخذ و مراجع مهم فنّ بلاغت و خطابت به شمار رفته است (دائرة المعارف بریتانیکا، ذیل Rhetoric).

لازم به ذکر است مبانی بلاغی حکما لزوماً با مبانی بلاغی که ادبا و ائمه بلاغت مسلمان پی ریزی کرده‌اند، در همه مسائل و موضوعات متفق نیست و حتی در میان خود فلاسفه در بعضی موارد اختلاف نظر است؛ همانطور که معلّم ثانی، فارابی، (۳۳۹ هـ) بر آراء ارسطو در باب خطابه و شعر مطالبی را بیان نموده و پس از او، ابن باجه اندلسی (۵۳۳ هـ) و سید اسماعیل جرجانی (۵۳۱ هـ) بر آن مطالب تعلیقاتی نگاشته‌اند؛ زیرا ائمه بلاغت اسلامی درباره شیوایی و زیبایی سخن و اینکه سخن به چه محسّنات و صنایع لفظی و معنوی باید آراسته گردد تا مقبول تر واقع شود، بحث کرده‌اند اما حکما و فلاسفه بیشتر صناعاتِ منطقی و مبانی فلسفی را در حصول آن مقصود دخیل می‌شمارند و بدان توصیه می‌کنند (به نقل از مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱: ۴۶۳).

۱- ۲- ۳. بلاغت در میان اعراب

اعراب در دوران جاهلیّت به مرتبه بلندی از بلاغت و سخنوری دست یافتند. در شعر جاهلی عرب، اقسام تشبیه، مجاز و استعاره و دیگر فنون بلاغی وجود داشته است و عرب جاهلی گفتار بلیغ را می‌شناخته و به آوردن کلام فصیح و بلیغ توانا بوده است. بزرگترین دلیل زبان آوری آنان این است که پیامبر اکرم (ص) برای نشان دادن معجزه و

حجّت قاطع خویش، یکسره همه تازیان را به تحدّی با بلاغت روشن قرآن فراخواند. دیگر اینکه جاحظ، بابتی از کتاب خود را به کلام موزون اختصاص می‌دهد و کلام عرب را به پارچه‌های منقّش رنگارنگ توصیف می‌کند (جاحظ، [بی‌تا]، ج ۱: ۲۲۲) و خطبای عرب را به زبان آوری می‌ستاید، دلیلی است بر اینکه شعرا و کاتب و خطباء، فنون مختلف بلاغت را به کار می‌برده‌اند و به زیبایی و ظرافت سخن آشنا بوده‌اند، البتّه بدون اینکه مصطلحاتی برای علم بلاغت وضع کرده یا قواعدی برای آن تدوین کرده باشند. علاوه بر این، تشکیل بازار عکاظ و مسابقه دادن شعرا با یکدیگر و اینکه هر یک از شاعران، می‌خواست گوی سبقت را از اقران خود برآید و سخن فصیح تر و شعر خوش آیندتر بسراید، دلیل دیگری است بر توجّه عرب پیش از اسلام نسبت به فصاحت و بلاغت. (ضیف، ۱۳۸۳: ۱۵) همچنین بسیاری از گفته‌های جاحظ دلالت می‌کند بر اینکه برای شعرا موازین و مقایسی وجود داشته تا شاعر، شعر خود را با آن‌ها تطبیق دهد و شعرش مهذب و منقّح شود و مورد قبول واقع گردد. (جاحظ، [بی‌تا]، ج ۲: ۹ - ۱۲) همین مقیاس‌ها و میزان‌هاست که در واقع مبادی بلاغت عربی به شمار می‌آید و برخی از مبادی و مقدمات در مناظرات شعرا و گفتگوهای آنان وجود داشته است.

پس از اسلام با توجّه به قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم (ص)، به رسایی کلام و زیبایی گفتار بیشتر توجّه شد زیرا تنها قرآن و احادیث، در پیدایش علوم بلاغی مؤثر نبود بلکه شعر عرب پیش از اسلام و اختلاط و آمیزش مسلمانان با دیگر ملل و پیدا شدن فرق گوناگون مذهبی و اینکه هر فرقه سعی کرد که کلام بلیغ تر بگوید و بدین وسیله بر فرق دیگر تفوّق جوید و افکار سیاسی و عقاید خود را بهتر بیان کند، تمام در پیدایش علم بلاغت عربی مؤثر بوده است. رقابت و همچشمی شعرا در مورد اینکه برای خلفا و امراء و وزراء، مدایح خوب بسرایند، در پیدایش علم بلاغت نیز بی تاثیر نبوده است (علوی مقدّم، ۱۳۷۲: ۳۶۴).

گواه بر این سخن، نظر طه حسین در مقدّمه نقد النثر است که می‌گوید: «از آغاز قرن دوم هجری، عرب‌ها، به صنعت کلام توجّه شدید مبذول داشتند؛ زیرا کشمکش‌های سیاسی و عقیده‌ای که در آن روزگاران در شهرهای کوفه و بصره و دیگر شهرهای معتبر اسلامی آن زمان موجود بود و جنبش‌های فکری که به وجود آمده بود، زعمای احزاب سیاسی و فرق دینی در

مسائل مختلف با یکدیگر جدل و مناظره می‌کردند و ناچار بودند که سخنان خود را با عبارات روشن تر و سخنان مؤثرتر بازگویند تا در شنونده اثر کند و در اذهان جای گزینند، این بود که برای خطیب خوب، یک سلسله صفات به وجود آمد و لازم بود که سخنران در هنگام سخن راندن، از یک سلسله عیوب دوری گزیند و کم کم قواعدی وضع شد و ایجاب کرد که خطیبان سخنان خود را با آن قواعد تطبیق دهند.» (به نقل از طه حسین، ۱۹۳۹: ۷-۱۰).

در عصر عباسی، ملاحظات بلاغی گسترش می‌یابد. این گسترش، علل و عوامل گوناگونی داشت که مهم‌ترین آنها تحول نظم و نثر همپای تطور حیات عقلی و مدنی و پیدایش دو گروه اهل تعلیم بود که یکی به لغت و شعر توجه داشت و دیگری به خطابه و مناظره و استواری ادله و ظرافت و زیبایی بیان.

آنچه سبب تحول شعر و نثر در این دوره شد؛ حضور انبوه موالی و ایرانیان بود. آنها با آموختن زبان عربی، آن را به عنوان زبانی برای بیان احساسات و اندیشه‌های خود برگزیدند و در این زمینه مهارت بی نظیری از خود نشان دادند. علاوه براین بسیاری از آثار غیر عربی اعم از کتاب‌های ادبی و سیاسی و فلسفی به عربی برگردانده شد که مؤثرترین فرد در این زمینه ابن مقفع ایرانی (مقتول به سال ۱۴۳ هـ) بود. او بسیاری از آثار فارسی را در زمینه ادب و تاریخ و سیاست به عربی برگرداند، مانند کتاب کلیله و دمنه و بخش‌هایی از منطق ارسطو و بدین وسیله کم کم بنیان دارالحکمه و دارالترجمه ریخته شد و مترجمان یونانی و ایرانی و هندی مشغول ترجمه کتب شدند (فاخوری، ۱۳۸۳: ۲۳۰-۲۳۸).

این امر یعنی تأثیر پذیری گسترده از فرهنگ‌های بیگانه، تحول بزرگی برای اندیشه عرب محسوب می‌شد. با این تحول، زبان عربی از میراث تمدن‌های کهن بهره مند گردید و از جنبه‌های مختلف گسترش یافت. همچنین تأثیر متکلمان قرن دوم هجری را، در تدوین علم بلاغت عربی، نمی‌توان نادیده گرفت؛ زیرا آنان برای پیروزی بر خصم و برای درک معانی مختلف و تفهیم معانی به دیگران، در زمینه بحث و مناظره، الفاظ گوناگونی را به کار می‌برده‌اند، همچون واصل بن عطا (۱۳۱ هـ) و بشر بن معتمر (۲۱۰ هـ) که در صحیفه اش از یک سلسله اصول علم بلاغت بحث کرده و صحیفه او مشهور و

از کتب اولیه بلاغت عربی است و در آن یک سلسله اصول اساسی مباحث بلاغی را بازگفته است و ادباء و شعراء هم بدان توجه کرده و رعایت آن اصول را به یکدیگر سفارش کرده‌اند (ضیف، ۱۳۸۳: ۴۳ - ۵۰) به همین دلیل است که جاحظ هم در کتاب البیان و التبیین خود، بابتی را به بلاغت متکلمان اختصاص داده است. علاوه بر متکلمان، نحویان و لغت دانان نیز در پیدایش بلاغت عربی بی تأثیر نبوده‌اند.

عامل دیگر در نشأت و پیدایش بلاغت عربی، تألیف کتاب‌هایی بود که در آنها درباره صور مختلف بیانی قرآن بحث می‌شد و برای اثبات اعجاز قرآن، نوشته می‌شدند؛ همچون کتاب «تاویل مشکل القرآن» ابن قتیبه، کتاب «النکت فی اعجاز القرآن» رمانی، کتاب «الاعجاز القرآن» باقلانی، کتاب «اعجاز القرآن» عبدالجبار معتزلی که جزء شانزدهم از کتاب بسیار مهم او به اسم المغنی فی ابواب التوحید و العدل است، کتاب «بیان اعجاز القرآن» خطابی، کتاب «الرساله الشافیه فی الاعجاز» عبدالقاهر جرجانی و کتاب «بدیع القرآن» ابن ابی الاصبع (علوی مقدم، ۱۳۷۲: ۳۶۹).

به هر حال لغت دانان و نحویان و متکلمان در پیدایش علم بلاغت بی تأثیر نبوده‌اند و سهم آنان در نشأت و پیدایش علوم بلاغی عرب، زیاد است. باید متذکر شد که پیرامون بلاغت در قرون اولیه کتاب مستقلی تألیف نشد، بلکه مسائل بلاغی در ضمن کتب دیگر که درباره اعجاز قرآن و نقد و موازنه میان شعرا نوشته شده، مورد بحث قرار گرفته است.

۲. ادوار مختلف علوم بلاغی پس از اسلام

برای علم بلاغت پس از اسلام، چهار دوره در نظر گرفته می‌شود که به ترتیب زیر می‌باشد:

الف) دوران پیدایش و نشأت علوم بلاغی

ب) دوران نمو و پیشرفت علوم بلاغی

ج) دوران شکوفایی و ازدهار علوم بلاغی

د) دوران جمود و پژمردگی علوم بلاغی

۲- ۱. دوران پیدایش و نشأت علوم بلاغی

در دوران پیدایش و نشأت علوم بلاغی، بلاغت در ایران پیش از اسلام و در دوران جاهلیت اعراب از اهمیت خاصی برخوردار بوده و ظهور و تجلی آن در کتب پارسی عصر ساسانی و یا در شعر جاهلی عرب، به صورت‌های مجاز و تشبیه و استعاره و کنایه رایج بوده است. هرچند که برای آن مصطلحات مخصوصی در میان نبوده است. در این دوره، دو عامل اساسی در پرداختن دانشمندان سخن سنج عرب به تعریف و تدوین قواعد بلاغت نقش داشت:

۱. اهتمام مسلمانان به قرآن مجید و توجیه تحدی آن به بلاغت و اثبات اعجاز آن
۲. ورود و نفوذ آثار و آراء پارسی، رومی، یونانی و هندی در فرهنگ اسلامی و ادب عرب که در این میان، نفوذ آثار و آراء پارسی، اثر بسیار قابل توجهی داشته است اما در اینکه آراء بلاغی یونانیان، ایرانیان و هندیان چه اندازه در بیان و بلاغت عرب مؤثر بوده، در میان اهل نظر اختلاف بسیار است. به دلیل اینکه شواهد و مدارک صریح چندانی وجود ندارد، پرداختن به این امر کاری عبث می‌نماید.

۲- ۲. دوران رشد و نمو علوم بلاغی

در این دوران که از قرن سوم هجری آغاز می‌شود، تحقیقات و تألیفات پیرامون بلاغت شکل جدی تری به خود می‌گیرد. چهره برجسته این دوران جاحظ است که به عنوان اولین فرد به تشریح و توضیح مبانی بلاغت پرداخت. او با تألیف البیان و التبیین، مسائل علم بلاغت را - بی آنکه به هر مساله یا اصطلاحی فصول و ابواب معینی را اختصاص دهد و کتاب خود را فصل بندی کند و به ترتیبی مرتب سازد - در آن گرد آورد و روابط میان لفظ و معنی و الفاظ را با یکدیگر تشریح کرد. همچنین در جای جای کتاب معروف و مهم دیگر خود، الحیوان، و یا در رسائل بسیاری که در موضوعات گوناگون نوشت، به بحث درباره بلاغت و تطبیق و موازنه میان بلاغت ملل مسلمان (عرب و عجم) پرداخت. (به نقل از مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱: ۴۷۸) پس از او دانشمندان دیگری مانند مبرد

(۲۸۵ هـ)، ثعلب (۳۹۱ هـ)، ابن قتیبه و ابن معتر (۲۹۶ هـ) به اجمال در موضوعات و مسائل بلاغی بحث کرده اند.

۲-۲-۱. عالمان بلاغی ایرانی در دوران رشد علوم بلاغی

در ادامه دوران رشد و نمو علوم بلاغی، دانشمندان ایرانی تبار مانند ابوهلال عسکری خوزستانی (۳۹۵ هـ)، احمد بن فارس قزوینی (۳۶۹ هـ)، ابن طباطبای اصفهانی (۳۲۲ هـ) و قاضی علی بن عبد العزیز جرجانی (۳۹۲ هـ) همگام با دانشمندان عرب نژاد، کتب و رسائل مفصل و مختصری در علم بلاغت و فنون سه گانه آن (معانی، بیان و بدیع) نگاشتند و موجبات رشد و توسعه علوم بلاغی را فراهم آوردند که در زیر به اجمال بدانها پرداخته خواهد شد.

۲-۲-۱-۱. ابن طباطبای اصفهانی

ابوالحسن محمد بن احمد بن طباطبای علوی اصفهانی (۲۸۵ - ۳۲۲ هـ) از شاعران و ناقدان زمانه خویش بود. وی تألیفات گوناگونی در زمینه شعر و عروض دارد که مهمترین آنها عیارالشعر است؛ او این کتاب را پیرامون صنعت شعر و میزانی که می توان بلاغت شعر را با آن سنجید تألیف کرد؛ این در حالی بود که عالمان بلاغی عرب همچنان بر تألیف کتبی چون اعجاز القرآن، نظم القرآن و مجاز القرآن تعمّد و تکیه داشتند. اگرچه ابن طباطبا در پاره ای از مباحث طرح شده در کتاب خود، متأثر از آراء جاحظ و ابن قتیبه است اما با طرح موضوعاتی جدید بابتی نو در برابر تدوین مباحث بلاغی می گشاید. از مهم ترین مباحث کتاب وی، مبحث تشبیه است زیرا او در این مبحث کوشیده است تا برای اولین بار اقسام تشبیه و وجوه آن را برشمارد و پس از آن است که عالمان بلاغت در صدد تقسیم بندی مباحث بیان برمی آیند. علاوه بر این آراء او درباره انواع خلل معنایی و لفظی در شعر حائز اهمیت می باشد (ضیف، ۱۳۸۳: ۱۶۶).

۲-۲-۱-۲. قاضی علی بن عبدالعزیز جرجانی

علی بن عبدالعزیز جرجانی (۲۹۰ - ۳۶۶ هـ. ق)، ادیب، شاعر، خطاط، مورخ، مفسر و فقیهی شافعی بود. او در دولت آل بویه در ایران متولّی مسند قضا بود، از این رو به قاضی جرجانی شهره گشت. از وی آثار متعدّدی برجای مانده است که مهمترین آنها کتاب الوساطه بین المتنّبی و خصومه می‌باشد. (دانشنامه جهان اسلام، ذیل قاضی جرجانی) همانطور که از اسم کتاب برمی‌آید، این کتاب بیشتر در حوزه نقد ادبی جای می‌گیرد تا بلاغت. شایان ذکر است در قرن چهارم هجری مباحث نقد ادبی به حکم تحوّل که دامنگیر شعر عرب شد، به این سمت رفت که مضامین شاعران و صور بیانی و بدیعی آنان را بکاود و ریشه‌های کهن میراث گذشتگان را در آنها نشان دهد. به همین دلیل در قرن چهارم نقد ادبی با بلاغت درهم آمیخت و کتابهایی چون کتاب «الموازنه بین ابی تمام و البحتری» آمدی و کتاب «الوساطه بین المتنّبی و خصومه» قاضی جرجانی در زمره کتاب‌هایی محسوب می‌شوند که جامع نقد ادبی و مباحث بلاغی هستند. قاضی جرجانی اثر خود را پس از آمدی تالیف کرد. هرچند آمدی آراء ارزشمندی در کتاب الموازنه بین ابی تمام و البحتری ارائه کرده است اما به دلیل تعصب ورزیدن و جانب‌داری‌های ناروا و اعمال سلیقه فردی، باعث تنزل ارزش علمی اثر خود گردید. این در حالی است که قاضی جرجانی در کتاب خود قصد پایمردی و میانجیگری در میان متنّبی و مخالفانش را دارد و پیرو این نظر به این نتیجه می‌رسد که در قضاوت درباره یک شاعر، نباید تنها به خطاها و ضعف‌های او توجّه داشت، بلکه می‌باید نیکویی‌ها و شیوایی‌های سخن او را نیز در نظر گرفت، چون کار هیچ شاعری خالی از ضعف و خطا نیست و این کاستی‌ها نباید مبنای داوری درباره شاعر قرار گیرد. (قاضی جرجانی، [بی‌تا]: ۱۸ - ۳۱) بنابراین در کتاب خود محاسن و معایب کلام و سخنان شاعران کهن و نوحاستگان را به نمایش می‌گذارد و برای این کار بسیاری از نکات بلاغی مطرح شده تا آن زمان را با ذکر شواهد شعری برگزیده بیان می‌کند؛ امری که تا آن زمان مؤلفان و پژوهندگان بلاغت کمتر بدان پرداخته بودند.

متاخران قاضی جرجانی، متأثر از تحلیل‌های وی پیرامون استعاره‌ها، تشبیه‌ها و اغراض آن و آرایه‌ها و صنایع بدیعی به کار رفته در شعر قدما و نوحاستگان بوده و برخی

از آرای بلاغی وی را اقتباس کرده‌اند؛ نمونه بارز آن عبدالقاهر جرجانی است که بدون شک در تحلیل تشبیه از نظریه قاضی جرجانی بهره برده است (همان: ۴۷۱ - ۴۷۴).

۲-۲-۱-۳. ابوهلال عسکری

ابوهلال حسن بن عبدالله عسکری (۳۱۰ - ۳۹۵ هـ. ق) عالم ایرانی نژادی بود که زبان و ادب عرب را با آثار ارزشمند خود پر بار ساخت. برخی مولد او را شهر عسکر، یکی از شهرهای نیشابور دانسته‌اند، اما بلاذری بر این عقیده است که مولد او، عسکر، شهری در خوزستان بوده است. (بلاذری، ۱۹۷۵: ۵۳۹). او کتاب الصناعتین را پیرامون دو صنعت کتابت و شعر تألیف کرد. وی در این کتاب، بر اهمیت شناخت بلاغت و نیاز بدان در فهم اعجاز قرآن کریم و در تشخیص دادن کلام نیکو از کلام نازل و آگاهی شاعران و کاتبان بر کاربرد اسالیب شایسته لغت و واژگان زیبا و بلیغ اذعان دارد. ابوهلال، کتاب خود را در ده فصل تنظیم کرد و در پاره‌ای از فصول تحت تاثیر آراء جاحظ، رمانی و ابن طباطبا بوده است. فصل هشتم کتاب الصناعتین، اختصاص به فنون بدیعی دارد، ابوهلال برای بدیع سی و پنج فن در نظر می‌گیرد و با این کار شش فن بر فنون پیشینیان افزوده است؛ این فنون عبارتند از: تشطیر، محاوره، تطریر، مضاعف، استشهاد و تلطف (عسکری، ۱۹۵۲: ۲۷۱ - ۲۹۴).

از سوی دیگر، او همه صور بلاغی و بدیعی پراکنده‌ای را که ناقدان و اصحاب بلاغت، تا روزگار او ثبت کرده بودند، در کتاب خویش گرد آورد. او در کتاب خود به آوردن مثال‌های فراوان و در بسیاری اوقات به تحلیل جوانب مختلف آنها همّت گماشت؛ تحلیل‌هایی که به خوبی احساس و درک قوی و ذوق سلیم وی را نشان می‌دهد و بر اهمیت کار وی می‌افزاید.

۲-۳. دوران ازدهار و شکوفایی علوم بلاغی

قرن پنجم هجری، دوران شکوفایی علوم بلاغی محسوب می‌شود. در قرن چهارم هجری صور بدیع به صورت دقیق ثبت و ضبط شد، اما صور علم معانی و بیان همچنان نیازمند

ضبطی دقیق تر بود. همه آنچه که تا این زمان درباره علم معانی گفته شده بود، تنها دیدگاه‌های جزئی و پراکنده‌ای بود که هیچ نظریه کلی یا شبه نظریه‌ای، آنها را به یکدیگر پیوند نمی‌داد. اما علم بیان با آنکه صور گوناگونی از آن، از جمله تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه مشخص شده بود، همچنان چشم انتظار کسی بود که تعاریف و فروع آن را به دقت ترسیم کند و از آن، نظریه‌ای منسجم و درهم تنیده و دارای یکپارچگی بیافریند و آن شخص کسی جز امام بلاغت، عبدالقاهر جرجانی، نبود.

۲- ۳- ۱. عبدالقاهر جرجانی

عالم جلیل و بلاغی بی بدیل، ابوبکر عبدالقاهر جرجانی کسی است که معاصرین وی و متأخرین از او همه او را به امامت در علم بلاغت پذیرفته‌اند و از او گاه به عنوان الشیخ الامام، الامام مجد الاسلام، الامام العالم الحبر النحیر و الشیخ النحیر تعبیر می‌کنند. (خطیب قزوینی، ۱۹۷۵: ۷۰) (فخر رازی، [بی‌تا]: ۹۲) همچنین یکی از همعصران او، باخرزی، درباره اش می‌نویسد: «تَفَقَّتْ عَلَى إِمَامِيهِ اللِّسْنَةُ وَ تَحَمَّلَتْ بِمَكَانِهِ وَ زَمَانِهِ الْأَمْكِنَةُ وَ الْأَزْمَنَةُ.» (باخرزی، ۱۳۴۸: ۱۵۸).

عبدالقاهر جرجانی هرچند که فقیهی شافعی و متکلمی اشعری بود و در نحو نیز کتاب عوامل صدگانه را نگاشت اما شهرت عمده اش، به واسطه دو کتاب دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه است. علوم بلاغی تا زمان وی با علوم دیگر تدوین می‌شد ولی سرانجام وی علوم بلاغی را به صورت جدا و مستقل تدوین کرد. او با نبوغ بی مانند خویش، موفق شد متفرعات فنون بلاغت و نواقص آن را جمع آوری و تکمیل نماید و با دقت تمام علم معانی و بیان را پایه‌گذاری کند. دکتر شوقی ضیف در این باره می‌نویسد: «عبدالقاهر جرجانی، نخستین کسی بود که دانش معانی را در سیمایی زنده و پویا ابداع کرد. وی علاوه بر این‌ها، به گرد آوری دیدگاه‌های عالمان پیش از خود در باب علم بیان پرداخت و به یاری نوعی تحلیل عقلی و روانشناختی روشن، نظریه‌ای منظم و گسترده را بر اساس آنها پی ریزی کرد که اجزاء پراکنده را به یکدیگر پیوند می‌داد و دقایق پیچیده را روشن می‌ساخت.» (ضیف، ۱۳۸۳: ۹)

عبدالقاهر، نظرات خود را درباره علم معانی در کتاب دلائل الاعجاز و مباحث بیانی را در کتاب اسرار البلاغه توضیح داده است. او در این دو کتاب هم به آنچه علمای قرن دوم

و سوم در تبیین و تشریح جهات اعجاز بلاغی قرآن اهتمام می‌ورزیدند و هم به تدوین قوانین و تاسیس قواعد معانی و بیان و نقد الشعر و سرقات شعریه، به بهترین وجه توجه فرموده و شرح و بیان آن موضوعات و مسائل و مصطلحات را عهده دار شده است. دقیقاً نمی‌توان دانست که عبدالقاهر جرجانی کدامیک از دو کتاب مذکور را اول تألیف کرده است، ولی حدس غالب محققان معاصر بر این است که دلائل الاعجاز قبل از اسرار البلاغه تألیف شده است (علوی مقدم، ۱۳۷۲: ۳۱۸).

ظهور این دو کتاب نفیس، نقطه عطف علم بلاغت در فرهنگ و ادب اسلامی است و این دو کتاب است که جامع مسائل بلاغت در همه فنون آن است و عبدالقاهر است که در قرن پنجم این دو علم را به قلّه عظمت و رفعت آن رساند و هر مطلب و موضوع مربوط به آن را در این دو کتاب گنجانده. پس از عبدالقاهر هر بلاغی دیگری که کتابی در بلاغت تألیف کرد؛ از مندرجات این دو کتاب بهره برد و بدان استناد کرد و یا در مقام تفسیر و شرح اقوال جرجانی برآمد. اگر گفته شود که از ابتدای قرن ششم تاکنون همه عالمان بلاغت در این علم، ریزه خور خوان عبدالقاهرند، گمان نمی‌رود سخن گزافه‌ای باشد، چراکه نامداران این علم پس از او، مانند فخر رازی در نهایه الايجاز، مطرزی در الايضاح، ابن زملکانی در التبیان، علوی یمانی در الطراز، سکاکی در مفتاح العلوم، خطیب قزوینی در دو کتاب الايضاح و التلخیص و تفتازانی در المطول همگی در آراء و اقوال خود تابع جرجانی‌اند و برای اثبات ادعای خود و ردّ مدّعی دیگری به قول جرجانی استناد می‌کنند.

تمامی عالمان یاد شده در آثار خود از مقام والای عبدالقاهر جرجانی یاد می‌کنند که از این میان برای نمونه تنها به نظر فخر رازی بسنده می‌کنیم؛ وی در کتاب نهایه الايجاز می‌نویسد: «تا آنکه خداوند تعالی امام مجد الاسلام عبدالقاهر بن عبدالرحمن نحوی جرجانی را، که خدای او را در رحمت خویش جای دهد و چشمه‌های آمرزشش را بر او سرازیر سازد، موفق فرمود که اصول و قوانین این علم را استخراج کرد و دلایل و براهین آن را مرتّب و منظم ساخت و تا آنجا که جای داشت در پرده برداری از حقایق و جستجوی دقایق و ریزه کاری‌های آن کوشید و در این باره دو کتاب فراهم آورد و یکی را دلائل الاعجاز و دیگری را اسرار البلاغه نام نهاد، و قواعد کمیاب و ریزه کاری‌های شگفت و وجوه عقلی و شواهد نقلی و لطایف ادبی و

همه مباحث عربیت را که در سخن دانشمندان پیش از او نمی‌توان یافت و جز خود او هیچ کس از دیگر دانشوران پر آوازه ارجمند را بدان دسترسی نبود، در آن دو کتاب گرد آورد.» (فخر زاری، ۱۹۸۵: ۷۵) این درحالی است که افرادی چون ضیاءالدین بن اثیر نیز وجود داشته‌اند که با تغافل و تجاهل، بسیاری از آراء و اقوال عبدالقاهر جرجانی را انتحال کرده و سعی بر آن داشته‌اند که آن‌ها را به نام خود ثبت کنند.

لازم به ذکر است که عبدالقاهر را می‌توان خالق نظریه‌های نو در علم بلاغت نامید. او برخلاف کسانی که بلاغت را بیشتر در لفظ می‌دانستند و به آن بها می‌دادند (از جمله جاحظ، قدامة بن جعفر و قاضی جرجانی) یا آنان که جلوه بلاغت را در معنی می‌دیدند (مانند ابو عمر شیبانی و حسن بن بشر آمدی)، نظریه جدیدی عرضه کرد. وی با نقد دقیق نظریه هر دو گروه، دیدگاه خود را که، به نظریه نظم و تلاؤم شهره گشت، مطرح کرد و علم معانی را بر اساس همین نظریه استنباط کرد، سپس فصول و حدود و شاخه‌های مختلف آن را ترسیم نمود و آن را کمال بخشید (جرجانی، [بی‌تا]: ۶۴).

۲-۳-۲. جار الله زمخشری

وی یکی از برجسته‌ترین دانشمندان جهان اسلام و ایران در قرن ششم هجری است. زمخشری در علوم و فنون بسیاری سرآمد روزگار خود بود که علم بلاغت یکی از مهم‌ترین آنهاست و کمال بلاغت را پس از عبدالقاهر باید نزد زمخشری جستجو کرد. او در اصول کلی این علم یعنی معانی و بیان و بدیع پیرو عبدالقاهر جرجانی است و به شکلی کاربردی نظریات عبدالقاهر را در تفسیر قرآن و بیان اعجاز آن به نمایش گذاشت، آنها را تحریر و یا تکمیل نمود و برخی از اصول بلاغی را که عبدالقاهر بدان نپرداخته بود، به علم بلاغت افزود؛ چنانکه دانشمندانی همچون سکاکی، تفتازانی و دیگران در دوره‌های بعد از نظریات وی بهره‌های فراوانی برده‌اند.

هرچند زمخشری در زمینه بلاغت، کتاب مستقّلی تالیف نکرد، اما تفسیر بی نظیرش، کشف، به وضوح بیانگر آراء و نظریات او در این زمینه است. او در تفسیر خود دانش بلاغت را به شکلی گسترده به کار گرفته و به طور عملی و کاربردی نظریات بلاغی خود را تبیین کرده است؛ تبیینی که اساس آن را عقل، ذوق، احساس ادبی قوی و

اطلاعات گسترده او تشکیل می‌دهد. به همین دلیل است برخی از محققان از جمله محمد حسنین، کار وی را مرحله کمال علوم بلاغت پس از عبدالقاهر جرجانی دانسته اند. (محمد حسنین، اِبی‌تا: ۵) گزاف نخواهد بود اگر بگوییم زمخشری بخش اعظم شهرت خود را وامدار همین جنبه از تفسیر کشف است، چنانکه بقا و شهرت این تفسیر اعتزالی را نیز می‌توان به همین جنبه مربوط دانست زیرا دیگر آثار تفسیری متکلمین از بین رفته و کشف تنها اثر به جای مانده در مورد آرای تفسیری این جماعت است (الصاوی، ۱۹۵۹: ۱۶).

زمخشری اگرچه در بسیاری از مسائل علم معانی، بیان و بدیع متأثر از آراء عبدالقاهر است اما به هیچ وجه نمی‌توان وی را در این زمینه‌ها مقلد دانست؛ زیرا آراء عبدالقاهر در کاربردها و توضیحات زمخشری، با بیانی ساده تر و روشن تر و در مواردی با اضافاتی کاملتر مشاهده می‌شود. علاوه بر این در مواردی نیز صاحب رای مستقل است، به عنوان مثال در مورد استعاره کلام عبدالقاهر مبهم و پیچیده است (جرجانی، ۱۳۶۶: ۱۸ - ۱۹) در حالیکه زمخشری چنان واضح استعاره را تبیین و تعریف کرده است که علمای پس از وی همان تعریف را در کتاب‌های خود تکرار کرده‌اند (زمخشری، اِبی‌تا، ج ۱: ۱۹ - ۲۰).

از ابداعات زمخشری می‌توان به مبحث استعاره در حرف اشاره کرد، همچنین او نخستین کسی است که مساله مجاز از مجاز را مطرح کرد. (همان، ج ۴: ۴۰) زمخشری برخلاف عبدالقاهر میان کنایه و تعریض تفاوت قائل بود؛ او برای اوّلین بار تعریف علمی دقیقی برای کنایه وضع کرد به گونه‌ای که علمای متأخر نتوانستند کلمه‌ای از آن بکاهند یا بر آن بیفزایند. (همان، ج ۱: ۲۸۲) اما این تنها کشف وی در مبحث کنایه نیست زیرا او را نخستین کسی شمرده‌اند که امکان معنای حقیقی در کنایه و نیز مجاز از کنایه را مطرح کرده است (محمد حسنین، اِبی‌تا، ۴۵۷).

از جمله مهم‌ترین مباحث بلاغی که زمخشری به آن اهتمام ورزیده، مجاز عقلی است و این همان است که عبدالقاهر، آن را مجاز حکمی (جرجانی، اِبی‌تا، ۲۲۷) و مجاز فی الاثبات (جرجانی، ۱۳۶۶: ۲۹۹) خوانده است و بیان کرده است که در این نوع، مجاز در خود الفاظ نیست بلکه در احکامی است که بر الفاظ جاری می‌شود. زمخشری این نوع مجاز را کاملاً واضح ساخته و نکات جدیدی را در آن مطرح کرده است و به خصوص به

انواع فاعل مجازی در این نوع اشاره می‌کند و آن‌ها را ملابسات فعل می‌خواند. با مطالعه کتاب‌های بلاغی پس از کشف، روشن می‌شود که بحث مذکور، مورد مراجعه و استفاده بسیاری از علمای بلاغت قرار گرفته است و به احتمال قوی، سگّاکي با الهام از کلام زمخشری، مجاز عقلی را استعاره مکنیه خوانده است.

از دیگر ابتکارات بلاغی زمخشری، طرح صنایع بلاغی محتمل در یک عبارت است؛ تردیدی نیست که طرح احتمالات متعدد در عبارت واحد، به ویژه در تفسیر قرآن کاری بس دشوار است و بیانگر انعطاف‌پذیری و عدم جمود بلاغت عربی است که اگر استمرار می‌یافت، دستاوردهای بسیاری به دنبال می‌آورد (آباد، ۱۳۹۰: ۱۳۷).

۲-۴. دوران جمود و پژمردگی علوم بلاغی

با فرا رسیدن قرن ششم هجری، مطالعات بلاغی به تدریج از دوران رشد و شکوفایی خود فاصله گرفته و دچار انحطاط می‌شود. چهره‌های شاخص این دوره را نیز مانند دوره‌های پیشین ایرانیان تشکیل می‌دهند؛ فخر رازی، سگّاکي، خطیب قزوینی و سعدالدین تفتازانی، چهره‌های برجسته و شاخص این دوره می‌باشند اگرچه کسانی چون سبکی، محمد بن حمزه الفناری، ابن عرب‌شاه اسفراینی، شیخ محمد وسوقی مصری و... نیز در این دوران مشغول تحقیق و تألیف بوده‌اند اما نتوانستند برترین‌های این دوره باشند. دکتر علوی مقدم در خصوص این دوران می‌نویسد: «عالمی که پس از عبدالقاهر زمخشری ظهور کرده‌اند، گفته‌های پیشینیان را خلاصه و تلخیص کردند و یک سلسله کتبی در علوم بلاغی نوشتند که به ناچار آن‌ها را شرح کردند و گاه اتفاق می‌افتاد که شرح مشکل‌تر از اصل باشد لذا این افراد نه تنها به علوم بلاغی چیزی نیفزودند بلکه فقط به شرح و تلخیص و شرح تلخیص پرداختند و از خود ابتکاری نداشتند و چیز تازه‌ای به دنیای عرب عرضه نکردند و یک سلسله قواعد خشک در آن کتاب‌ها گنجانده و کتب خود را به فروغ و شعوب و حتی از فروغ شاخه‌ها ساختند و بالنتیجه علوم بلاغی را از هدف اصلی آن که با ذوق ارتباط دارد دور و آن را به صورت علمی از علوم لغوی که از فلسفه و منطق نیز بحث کرده باشد، درآورند؛ و لذا گفته شد تحوّل البلاغه الی قواعد جافه.» (علوی مقدم، ۱۳۷۲: ۳۱۹).

باید پذیرفت قرن ششم هجری دوران تعقید و جمود علوم بلاغی است اما باید پرسید آیا این عالمان بلاغت بودند که این شرایط را برای این دوران رقم زدند و بلاغت را به سمت جمود و تعقید سوق دادند یا عوامل دیگری در این امر دخیل بوده است؟

پیش از این بیان شد که عبدالقاهر جرجانی، همه ملاحظات بلاغی مرتبط با اعجاز قرآن و مباحث غیر مرتبط با آن را جستجوگرانه در آثار کسانی چون ابن معتر، قدامة بن جعفر، آمدی، ابواحمد عسکری و علی بن عبدالعزیز جرجانی مورد مطالعه قرار داد. او افزون بر این‌ها، نوشته‌های عالمان لغت و نحو از قبیل سیبویه و ابن درید و ابوعلی فارسی را از نظر گذراند و آثار موجود در زمینه علم خطابه و نقد را مورد بررسی قرار داد، و از رهگذر این مطالعات موفق شد نظریه علم معانی و بیان را پایه‌گذاری کند. زمخشری نیز کار او را ادامه داد و به کمال رساند. بدین ترتیب، نظریه علم معانی و بیان به تکامل رسید و گویی هرآنچه که اهل بلاغت می‌توانستند در این باره بگویند، بیان شد. این امر عالمان عصرهای بعد را چنان فریفته ساخت که قادر نبودند چیز مهمتی بر آن بیفزایند؛ آنها تنها می‌توانستند به آموزش دیدگاه‌های عبدالقاهر و زمخشری بپردازند و به سخنان و احکام آن‌ها پای‌بند باشند و این موضوع از عواملی بود که باعث شد مبانی نظری معانی و بیان به صورت قواعدی خشک و جامد در آید. دکتر شوقی ضیف، مهم‌ترین عامل این جمود را، تحجر شدیدی می‌داند که دام‌گیر ادبیات شده بود. این جمود از اواخر قرن چهارم هجری آغاز شد و با گذشت زمان، شدت بیشتری گرفت، چراکه اهل ادب به این باور رسیده بودند که پیشینیان، هرآنچه را که باید می‌گفته، گفته‌اند و برای آنان، چیزی جز تکرار متکلفانه و غامض مضامین آنان باقی نمانده است. این تکلف و تعقید، هم در شعر و هم در رسائل نثر رواج یافته بود و شاعران و نویسندگان به آنچه می‌گفتند، نمی‌اندیشیدند و تمام هم و غم آنها به کار بردن صور خیال و آرایه‌های بدیعی به عنوان ابزارهای بیان بود. حتی این صور بیانی و بدیعی نیز به صورت ملال‌آوری تکراری بودند (ضیف، ۱۳۸۳: ۳۶۶).

رواج همین پدیده تکرار و خشک مغزی و جمود را پس از عبدالقاهر جرجانی و زمخشری، در میان اصحاب بلاغت نیز می‌توان دید. در چنین شرایطی است که فخر رازی به عنوان اولین فرد، به نوشتن تلخیصات بلاغی روی می‌آورد.

۲- ۴- ۱. امام فخر رازی

امام المشکّکین، فخرالدین محمد بن عمر رازی (۵۴۳ - ۶۰۶ هـ. ق) دارنده آثار ارزنده‌ای در علوم نقلی و عقلی است. او بلاغت را مدار و ملاک اعجاز قرآن می‌دانست به همین دلیل کتاب نهایه الایجاز فی درایه الاعجاز را تالیف کرد. وی در آغاز کتاب خود تصریح می‌کند که مقصود وی گردآوری و تنظیم نکاتی است که عبدالقاهر در دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه آورده است. با این حال فخر رازی نگاه انتقادی خود را از دست نداده است و هر چند عبدالقاهر و نبوغ وی را در استنباط اصول بلاغت و قوانین این دانش می‌ستاید اما در عین حال می‌گوید: «او (عبدالقاهر) در رعایت ترتیب اصول و ابواب بلاغت کوتاهی کرده و به اطناب فراوان گراییده است.» و در ادامه می‌نویسد: «چون خداوند توفیق مطالعه این دو کتاب مرا ارزانی داشت، بهترین نکات و فواید و فرائد آنها را برگزیدم و با رعایت ترتیب لازم به تهذیب و تحریر و تقریر آن روی آوردم و مباحث برگزیده را با تقسیمات عقلی و یقینی مضبوط ساختم و سخنان پراکنده را با پرهیز از اطناب مملّ و ایجاز مخلّ، در هیأت ضوابط عقلی فراهم آوردم.» (فخر رازی، ۱۹۸۵: ۷۶).

بنابراین کتاب فخر رازی را باید تنظیم و تبویب آثار عبدالقاهر دانست، به شکلی که قواعد بلاغی به صورت مضبوط در آن ذکر شده و فروع و اقسام آن به دقت مورد شمارش قرار گرفته است.

۲- ۴- ۲. سگّاکي

پس از فخر رازی در قرن هفتم، نوبت به سگّاکي می‌رسد تا بر دو علمی که عبدالقاهر جرجانی مؤسس و بنیان گذار آنها بود، نام معانی و بیان بنهد و علم بلاغت را به این دو فن تقسیم نماید؛ زیرا در ابتدا تمامی شاخه‌های بلاغت با هم مطرح می‌شد و تا آن زمان هیچ کس در جهت تفکیک آن‌ها برنیامده بود. وی آنچه را که تا زمان جرجانی و سال‌ها پس از او «معانی نحو» یا «نظم و تلاؤم» خوانده می‌شد معانی نامید و بر تشبیه، کنایه، استعاره و انواع مجاز، بیان اطلاق کرده است. علاوه بر این، سگّاکي در قسمت سوم مفتاح العلوم، دیدگاه‌های خود را درباره فصاحت و بلاغت چکیده وار بیان می‌کند، در حالی که عبدالقاهر جرجانی و علمای پیش از او فرقی میان این دو قائل نبوده و تنها

زمخشری و فخر رازی با او همداستان بودند، ولی سگّاکي هریک را در جایگاه خاصّ خودش قرار داد و برای هر کدام تعاریفی جداگانه ارائه کرد (محمّدی فشارکی، ۱۳۸۲: ۵).

۲- ۴- ۳. خطیب قزوینی

خطیب قزوینی، عالم ایرانی نژادی است که در قرن هفتم هجری ظهور می‌کند. او از بزرگترین و برجسته‌ترین کسانی است که مکتب سگّاکي را در غرب ممالک اسلامی تقویت کرد و می‌توان او را بهترین جانشین سگّاکي نامید. شهرت خطیب قزوینی در روزگار وی و پس از آن مدیون تلخیص دقیق و روشنی است که از بخش سوم مفتاح العلوم سگّاکي ارائه کرده است البته کتاب وی تنها تلخیص نبوده، بلکه شیوه جدیدی نیز به وجود آورد و در روش سگّاکي اندک تغییری داد؛ او دو فصل پیرامون سرقات شعری و حسن ابتدا، حسن تخلص و حسن انتها که در مفتاح العلوم نبود، بر آن افزود. (علوی مقدّم، ۱۳۶۳: ۵۴) کتاب او به خاطر عبارات زیبا و دلالت روشن و اشارات دقیق خود، اثر بدرالدین بن مالک و دیگر کسانی را که به تلخیص کتاب سگّاکي روی آورده بودند، تحت الشعاع قرار داده است. او اکثر تعقیدات موجود در مفتاح را از تلخیص خود حذف کرد و در موارد متعدّدی دیدگاه‌های سگّاکي را مورد مناقشه قرار داد و با کنار گذاشتن پاره‌ای از تعریفات غامض او، تعریفات روشن تر و دقیق تری را جایگزین کرد. او به این مقدار بسنده نکرد و با تعمّق در کتاب‌های عبدالقاهر، یعنی دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و کشاف زمخشری از همه آنها در تلخیص خویش کمک گرفت و مطالبی را بر آنها افزود.

خطیب قزوینی پس از این کتاب به شیوه مرسوم روزگار خود، یعنی نوشتن شرح بر متون مختصر، عمل نکرد؛ بلکه موضوعات تلخیص خویش را یکبار دیگر در کتابی مفصّل به نگارش درآورد. علاوه بر شرح و تفصیل آراء خود، مطالبی را نیز از مفتاح العلوم و دلائل الاعجاز و اسرارالبلاغه و کشاف بر آن افزود و شواهد و امثله بیشتری در کتاب آورد و آن را ایضاح نامید. روی هم رفته باید گفت که دو کتاب تلخیص مفتاح و ایضاح

خطیب قزوینی، منشأ یک جنبش خاصی در مسائل بلاغی شد که نتیجه آن نوشتن دهها شرح و تقریر بر کتابهای وی گردید و اثر شگفتی در مسائل بلاغی به وجود آورد و سیطره این دو کتاب در حوزههای درسی علوم بلاغی تا زمان درازی به خوبی مشهود است به طوری که قلقشندی (۲۸۱ هـ) می‌نویسد: «بیشتر تکیه مردم زمان ما در علوم بلاغی، بر کتاب تلخیص المفتاح قاضی جلال‌الدین قزوینی می‌باشد» و در جایی دیگر می‌نویسد: «مشهورترین کتب بلاغی در دیار مصر، تلخیص المفتاح قاضی جلال‌الدین قزوینی است که بر آن شروح فراوانی هم نوشته شده است.» (قلقشندی، ۱۹۶۳، ج ۱: ۴۶۹).

۲-۴-۴. سعدالدین تفتازانی

پس از خطیب قزوینی، شارحان متعددی مکرراً اقدام به شرح تلخیص المفتاح وی زدند، اما چندان توفیقی نیافتند تا اینکه عالم ایرانی نژاد دیگری به نام سعدالدین بن عمر تفتازانی اقدام به شرح اثر وی می‌کند و به صراحت می‌توان تفتازانی را مهم‌ترین شارح تلخیص مفتاح نامید. او دو شرح بر تلخیص المفتاح می‌نویسد که یکی را مطوّل و دیگری را مختصر می‌نامد. بسیاری از مؤلفان قدیم و جدید برآنند که این دو کتاب از کتب برگزیده علوم بلاغی می‌باشند. او در مقدمه اثر خویش این نکته را یادآور می‌شود که قصد دارد اشکالات خطیب قزوینی بر سکاکی را پاسخ بگوید. (تفتازانی، ابی‌تا، ۱۰) او مانند دیگر شارحان از جمله سبکی به طرح مباحث نحو و اصول نمی‌پردازد و آن‌ها را با مباحث بلاغی نمی‌آمیزد و در ذکر آراء کسانی که پیرو عبدالقاهر نیستند؛ افراط نمی‌ورزد و از دیدگاه‌های این گروه تنها به برخی از دیدگاه‌های ابن اثیر می‌پردازد که خود نشان دهنده دقت و ریز بینی وی در مباحث بلاغی است. شرح تفتازانی نسبت به شرح سبکی و سایر شروح، بیان روشن‌تری دارد و در آن از مباحث متفرقه و آراء دور از ذهن خبری نیست. اهمیت کار تفتازانی در تطبیق و مقایسه آراء عبدالقاهر، زمخشری، سکاکی و خطیب قزوینی با یکدیگر است. او در بسیاری از موارد از آراء سکاکی و به ویژه تعریفات او که با مخالفت خطیب قزوینی روبه رو شده، دفاع می‌کند و اعتراضات خطیب قزوینی را بر ائمه بلاغت پاسخ می‌دهد. همچنین برخی از دیدگاه‌های سکاکی را،

مخصوصاً در مواردی که با عبدالقاهر و زمخشری متفاوت است، مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.

با بررسی اجمالی آثار فخر رازی، سکاکی، خطیب قزوینی و سعدالدین تفتازانی مشخص می‌شود، اگرچه این آثار براساس شرایط و مقتضیات زمانه، قواعد بلاغت را چون قواعد علم نحو یا منطق خشک و به دور از ذوق که لازمه بلاغت است؛ ارائه داده‌اند اما صرفاً آثاری تقلیدی و اقتباس گونه نیستند، بلکه می‌توان علاوه بر تلخیص آثار پیشینیان، آنها را آثاری در زمینه نقد و جرح و تعدیل آثار گذشتگان دانست که خالی از ظرافت و دقت نظر و نکاتی تازه و جدید نیستند. بنابراین باید این چهار عالم بلاغی را نسبت به سایر هم‌روزگاران‌شان برتر و مفیدتر در عرصه علم بلاغت دانست چراکه آثار آنها چه در زمان حیاتشان و چه پس از آن، قبول عام یافت و محل رجوع و مطالعه واقع گردید.

۳. نتیجه

علم بلاغت، سابقه‌ای طولانی در فرهنگ و تمدن شرق و غرب دارد. اعراب جاهلی، در دوران قبل از اسلام به مرتبه بلندی از بلاغت و سخنوری دست یافته بودند، با ظهور اسلام و نزول قرآن کریم، بحث‌های بلاغی به جهت شناخت و بیان وجوه اعجاز قرآن رونق و رواج بیشتری یافت. در ایران پیش از اسلام نیز به اصول بلاغی در هنگام نوشتن و سخن گفتن توجه می‌شد. با اسلام آوردن ایرانیان و حضور فراوان موالیان و ایرانیان در سرزمین‌های عرب و نفوذ فرهنگ و اندیشه ایرانی در زبان و اندیشه عربی تحوّل عظیمی رخ داد. در دوران رشد و نمو علوم بلاغی، دانشمندان ایرانی تبار، پا به پای دانشمندان عرب نژاد کتب و رسائل مفصل و مختصری در علم بلاغت و فنون سه گانه آن تألیف کردند؛ از جمله ابن طباطبا که در کتاب عیار الشعر خود، طرح جدیدی برای تدوین مباحث بلاغی ارائه نمود و برای اولین بار اقسام تشبیه و وجوه آن را برشمرد. قاضی جرجانی، مباحث بلاغت و نقد ادبی را با هم تلفیق کرد. همچنین ابوهلال عسکری شش فن بر فنون بدیعی افزود و به گردآوری صور بلاغی و بدیعی پراکنده پرداخت.

عبدالقاهر جرجانی، قرن پنجم هجری را به دوران درخشش و شکوفایی علوم بلاغی تبدیل کرد از این روست که او را امام بلاغت نامیدند. او متفرّعات فنون بلاغت و نواقص

آن را جمع و تکمیل نمود و علم معانی و بیان را پایه‌گذاری کرد. وی علوم بلاغی را که تا زمان وی با علوم دیگر تدوین می‌شد؛ به صورت جدا و مستقل درآورد. عالمان پس از او همگی در آراء و اقوال خود، تابع وی بودند. از ابداعات او در علم بلاغت می‌توان به طرح نظریه نظم اشاره کرد.

عبدالقاهر، راه را برای زمخشری هموار کرد. زمخشری با تألیف تفسیر کشاف یکی از پیشوایان بی رقیب علم بلاغت به شمار می‌آید. او باعث شد علوم بلاغی از قالب قواعد و قوانین صرف درآید و جنبه عملی و کاربردی به خود گیرد، امری که تا آن زمان سابقه نداشت. همچنین او مباحث استعاره در حرف، مجاز از مجاز، صنایع بدیعی محتمل در یک عبارت را برای اولین بار در تاریخ علم بلاغت مطرح ساخت.

در قرن ششم هجری، فخر رازی به تنظیم و تبویب آثار عبدالقاهر روی آورد و سکاکی نیز نام معانی و بیان را برای دو علمی که جرجانی مبدع آنها بود، وضع کرد. از قرن ششم هجری تعقید و جمود، بلاغت را فرا می‌گیرد و عالمان بلاغت به تلخیص نوشته‌های عبدالقاهر و زمخشری روی می‌آورند. در میان عالمان فراوانی که در این دوران ظهور می‌کنند، تنها عملکرد چهار عالم ایرانی یعنی فخر رازی، سکاکی، خطیب قزوینی و سعدالدین تفتازانی قابل توجه است زیرا آنها به تلخیص صرف نپرداختند و آثار خود را با نقد و تحلیل آراء پیشینیان، همراه کردند و نکاتی تازه و جدید ارائه نمودند. بنابراین به جز جاحظ، تمامی عالمانی که اقداماتی اساسی در مسیر تکامل و تحول علم بلاغت انجام داده‌اند، ایرانی بوده‌اند و اگر این عالمان جلیل‌القدر نبودند چه بسا علم بلاغت بدین صورت تدوین نمی‌شد و تکامل نمی‌یافت. لذا می‌توان گفت ایرانیان سهم عمده و چشمگیری در متعالی ساختن دانش بلاغت داشته‌اند.

منابع و مأخذ:

منابع فارسی:

*. قرآن کریم.

الفاخوری، حنا، (۱۳۸۳)، تاریخ ادبیات زبان عربی، عبدالمحمد آیتی، تهران: توس، چاپ ششم.

جرجانی، عبدالقاهر، (۱۳۶۶)، اسرار البلاغه، جلیل تجلیل، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.

رجایی، محمد خلیل، (۱۳۴۰)، **معالم البلاغه**، شیراز: دانشگاه شیراز.

ضیف، شوقی، (۱۳۸۳)، **تاریخ و تطور علوم بلاغت**، محمدرضا ترکی، تهران: سمت، چاپ اول.

علوی مقدم، محمد، (۱۳۷۲)، **در قلمرو بلاغت**، خراسان: آستان قدس رضوی، چاپ اول.

علوی مقدم، محمد، (۲۰۰۸)، **دایرة المعارف بریتانیکا**، ناشر ماکروسافت.

[ابی تا]، (۱۳۶۹)، **دانشنامه جهان اسلام**، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.

منابع عربی:

الصاوی الجوینی، مصطفی، (۱۹۵۹)، **منهج الزمخشري في تفسير قرآن**، قاهره: دارالمعارف.

القلقشندی، ابوالعباس احمد بن علی، (۱۹۶۳)، **صبح الاعشى في صناعة الانشاء**، قاهره: مؤسسه المصریة العامه.

ابن عبد ربّه اندلسی، احمد بن محمد، (۱۹۵۳) **عقد الفريد**، محمد سعید العریان، بیروت: دارالفکر.

ابن مدّیر، ابراهیم، (۱۳۵۰)، **الرساله العذراء**، زکی مبارک، قاهره.

باخرزی، ابوالحسن، (۱۳۴۸)، **دمیة القصر و عصره اهل العصر**، عبدالفتاح محمد الحلو، حلب: مطبعه مدنی.

بلاذری، (۱۹۷۵)، **فتوح البلدان**، بیروت: دارالنشر للجامعین.

تفتازانی، سعدالدین، (۱۸۶۷)، **مطول**، هند: مطبع الشاهجانی.

جاحظ، ابوعثمان، [ابی تا]، **البيان و التبیین**، بیروت: دارالکتب العلمیه.

جرجانی، عبدالقاهر، [ابی تا]، **دلائل الاعجاز في علم المعانی**، محمد رشید رضا، بیروت: دارالمعرفه.

جرجانی، علی بن عبد العزیز، [ابی تا]، **الوساطة بين متنبی و خصومه**، علی محمد البجاوی، محمد ابوالفضل ابراهیم، مطبعه عیسی الباب الحلبي.

خطیب قزوینی، (۱۹۷۵)، **الایضاح في علوم البلاغه**، عبدالنعم خفاجی، بیروت: دارالکتب.

خطیب قزوینی، [ابی تا]، **التلخیص**، عبدالرحمن البرقوقی، بیروت: دارالفکر.

زمخشري، جار الله، (۱۹۶۶)، **الکشاف**، قاهره.

سکاکي، ابويعقوب، (۱۴۰۳)، **مفتاح العلوم**، نعيم زرزور، بیروت: دارالکتب العلمیه.

صفی پور هندی، عبدالرحیم بن عبدالکریم، (۱۲۹۷)، **منتهی الارب في لغات العرب**، تهران.

عسکری، ابوהלّال، (۱۹۵۲)، **الصناعتین**، علی محمد البجاوی، محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالاحیاء الکتب العراقین، چاپ اول.

فخر رازی، (۱۹۸۵)، **نهایة الایجاز في درایة الاعجاز**، بکری امین، بیروت: دارالکتب العلمیه.

قدامة بن جعفر، (۱۹۵۰)، **نقد النثر**، طه حسین، قاهره، چاپ دوم.

متقی، علی بن حسام الدین، (۱۴۱۹)، *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، ج ۱۱، محمد عمر دمیاطی، بیروت: دارالکتب العلمیه.

محمد حسنین، ابو عیسی، [ابی تا]، *البلاغه القرآنیة فی تفسیر زمخشری*، قاهره: دار الفکر.

مقالات:

آباد، مرضیه، (۱۳۹۰)، *زمخشری و نقش وی در بلاغت عربی*، انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۱۹.

اسفندیاریور، هوشمند، (۱۳۸۹)، *بررسی تطبیقی بلاغت در ادب فارسی و عربی*، ادبیات تطبیقی، سال سوم، شماره ۱۰.

سجادی، سید علی محمد، (۱۳۸۱)، *حاصل اوقات (مجموعه مقالات دکتر مهدوی دامغانی)*، تهران: سروش، چاپ اول.

محمدی فشارکی، محسن، (۱۳۸۲)، *شیوه سکاکی در بلاغت*، آینه پژوهش، شماره ۸۴.